



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۲۶

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾
 ﴿۷۱﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۷۲﴾ وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۷۳﴾
 وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّاَكِبُونَ ﴿۷۴﴾ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ
 يَعْمَهُونَ ﴿۷۵﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَاثُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿۷۶﴾ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ
 شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿۷۷﴾

ابطال پندار منکرین وحی مبنی بر نبودن داعیان توحید

در تحلیل انکار منکران حجاز و هم‌فکران آنها بر اساس سبر و تقسیم چند مطلب را بیان فرمودند. فرمودند شما نه در دعوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تأمل کردید نه در دعوی او. دعوت او به مبدأ است و اسمای حُسْنای خدا به معاد است و مواقف قیامت و به صراط مستقیمی که بین مبدأ و منتهاست به نام دین. دعوی او این است که پیامبر خداست از طرف خدا مبعوث شده است و کتابی دارد شما بر اساس این امور پنج‌گانه هیچ دلیلی بر انکار ندارید. ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ﴾ اگر گفتار او را تدبّر و تأمل می‌کردید می‌یافتید کلمات او متقن است مُبرهن

است و حق ﴿أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱ اگر در اصل رهاورد او تردید دارید که این در گذشته نبود، این چنین نیست [زیرا] هیچ امت و ملتی از تذکره الهی محروم نبودند البته زمان فترت بود که پیغمبری در بین مردم نبود ولی دین او، کتاب او، جانشینان او و عالمان دین بودند منتها شما جزء گروهی بودید که ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ﴾^۲.

در زمان خود پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحيّة و الثناء) انبیای قبلی همه هم در این اصل شریک بودند که هیچ کدام از آنها فرصت نداشتند به تمام حوزه خودشان در شهر و روستا حضور پیدا کنند، آن روز که نه رسانه‌های گروهی در اختیار بود و نه مقدور بود که اینها به همه مناطق سفری کنند نماینده می‌فرستادند شاگردانشان اصحابشان صحابه‌شان را می‌فرستادند که این همان اتیان قول خداست. بنابراین اگر منظورتان آن است که پدران شما از این معارف خبری نداشتند این طور نبود منتها اینها عمداً حرفهای انبیا و ائمه و جانشینان آنها و علمای دین را پشت سر گذاشتند و اگر بخواهید بگویید چون پدران شما نپذیرفتند این باطل است یعنی بر اساس تقلید محوری که هر چه پدران شما گفتند حق است و هر چه پدران شما نگفتند باطل است، این سخن، سخن برهانی نیست؛ در جای دیگر فرمود:

﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۳، ﴿لَا يَهْتَدُونَ﴾^۴، ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾^۵ و مانند آن،

۱. سوره مؤمنون، آیه ۶۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۴. سوره بقره، آیه ۱۷۰.

۵. سوره مائده، آیه ۱۰۴.

ابطال بهانه‌های منکرین درباره وحی و نبوت

پس اگر بر اساس تقلید محوری گاهی می‌گویید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾^۶ پس شرك حق است و گاهی در ابطال توحید می‌گویید: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۷ پس دعوت انبیا باطل است اصل مبنایتان باطل است و آنچه بر این مبنا مبتنی است آن هم باطل، پس دلیلی ندارید که بگویید چون پدران ما نپذیرفتند ما هم نمی‌پذیریم ﴿أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ﴾^۸ (این دو).

سوم: ﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ﴾^۹ اگر بگویید ما پیامبر را نمی‌شناسیم تا به حرف او اطمینان داشته باشیم این هم نیست برای اینکه خودش فرمود: ﴿فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ﴾^{۱۰} سالیان متمادی من در بین شما زندگی می‌کردم پس شما مرا هم نیاکان مرا سیره مرا سنت مرا روش مرا می‌شناسید (این سه) ﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ﴾^{۱۱} یا اینکه نه خیلی بی‌ادبانه نسبت به آن حضرت دهن‌کجی می‌کنید می‌گویید این حرفهای عاقلانه نیست حرفهای خردمندانه نیست مثلاً حرفهای جن‌زده است آن کسی که دیوزده است می‌گفتند دیوانه، جنّه هم به همین منظور است. آن‌گاه می‌فرماید هیچ کدام از این چهار مطلب نیست بلکه ﴿بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^{۱۲} این تقدیم «حق» بر ﴿كَارِهُونَ﴾ تنها برای این نیست که اواخر آیات که جمع مذکر سالم است با واو و نون یا با یاء و نون ختم می‌شود این هم این چنین باشد بلکه برای اهمیت مطلب، حق را بر ﴿كَارِهُونَ﴾ مقدم داشت. فرمود شما حق‌گریزید هم دعوت او حق است هم دعوای او؛ این چهار وجه از وجوه پنج‌گانه.

۶. سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳.

۷. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

۸. سوره مؤمنون، آیه ۶۸.

۹. سوره مؤمنون، آیه ۶۹.

۱۰. سوره یونس، آیه ۱۶.

۱۱. سوره مؤمنون، آیه ۷۰.

۱۲. سوره مؤمنون، آیه ۷۰.

اعراض مشرکین از وحی به بهانه مزدطلبی و غرض‌ورزی پیامبر

وجه پنجم در آیه ۷۲ است که فرمود: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ گاهی می‌بینید که شما نه در دعوت مشکل دارید نه در دعوا می‌گویید او از ما مزد می‌خواهد ما نداریم یا نمی‌خواهیم بدهیم، این بهانه است این هم که در کار نیست او چیزی از شما طلب نمی‌کند نه غرض دارد نه عَوَض می‌خواهد اینها مظهر جود الهی‌اند. جود حقیقی آن است که نه با غرض آمیخته باشد نه با عوض آن کس که عوض می‌طلبد مُسْتَعِیض است نه جواد آن که هدفی دارد مُسْتَقْرِض است نه جواد، جواد آن است که «لا لعوض و لا لغرض» بخشش کند این معنی جود است. در سوره مبارکه «انسان» اگر آمده است ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً﴾^{۱۳} یعنی نه عوض می‌خواهیم نه غرض داریم نه غرض مداحی و ثناخوانی داریم نه عوض این را می‌خواهیم که شما چیزی در قبالتش به ما بدهید این می‌شود جود همین ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ که ﴿لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً﴾ این تفصیل چیزی است که انبیا فرمودند که ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً﴾^{۱۴} و مانند آن.

آن کسی که عوض می‌خواهد اجیر است آن کسی که غرض دارد اجیر است. يك وقت يك غرض سیاسی است یا شهرت است یا جاه‌طلبی است یا برتری‌خواهی است یا خوی ریاست‌طلبی است این می‌شود غرض يك وقت کالایی را در نظر دارد می‌شود عَوَض هر دو اجر است. رسول و مبلّغ الهی آن است که اجیر نباشد مزدور نباشد فرمودند انبیا این‌چنین بودند.

۱۳. سوره انسان، آیه ۹.

۱۴. سوره انعام، آیه ۹۰؛ سوره هود، آیه ۵۱؛ سوره شوری، آیه ۲۳.

معنا و مفهوم جود و بخشندگی خداوند

در بعضی از روایات که مسئله جود را مطرح کردند: «الله تعالی أجود الأجواد» بعد وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «أنا أجود وُلد آدم»^۱ از من بخشنده تر احدی نیامده در بین بشر. يك وقت است کسی حاتم طایی است نان و گوشتی به کسی می دهد ما همه این امور را هم دادیم و می دهیم و بهترین بخشش را که هویت انسانی است به انسانها به صورت رایگان دادیم.

پرسش:...

پاسخ: خب کمال فعل است دیگر این تأکید می کند. غرض برای فعل است یعنی این شخص چرا بپذیرد برای اینکه کامل بشود اما او نکرده است خلق تا سودی ببرد او نکرده است خلق تا جودی کند و این شعر، شعر ناصواب است که کسی بگوید:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم^۲

«فهو الجواد إن أعطى' و هو الجواد إن منع»^۳ کار غنی بالذات «تا» بر نمی دارد خدا کاری کرد «تا» این چنین بشود یعنی اگر این کار را نمی کرد جواد نبود این درست نیست؛ این کار را می کرد جواد بود نمی کرد جواد بود. همان بیان نورانی امام کاظم (سلام الله علیه) است که «فهو الجواد إن أعطى' و هو الجواد إن منع» اگر داد جود است و اگر نداد جود است برای اینکه آنجا که دادن به مصلحت نیست نمی دهد و اگر می داد ضرر بود؛ دادن تیغ به دست زنگی مست جود نیست فرمود: «فهو الجواد إن أعطى' و هو الجواد إن منع». خدا کاری بکند که به وسیله آن کار کامل بشود که –

۱. التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۴۰۸.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۳۶.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۳۹.

معاذ الله - ناقص بود! پس بنابراین او خلق نکرد که سودی ببرد او خلق نکرد که به مقام جواد برسد که آن هم يك سود است بلکه چون جواد محض است خیر از او صادر می‌شود چون مختار صرف است جود از او صادر می‌شود چون قادر مُرید صرف است جود از او صادر می‌شود «از خیر محض جز نکویی ناید».^۱

به هر تقدیر او چیزی را خلق نکرده است و افاضه نکرده است که کار او واسطه باشد بین او و بین کمال که به واسطه کار به کمال برسد او کمال نامتناهی و محض است قدرت او، اختیار و اراده هم آنجا حضور دارد از خیر محض هم جز نکویی ناید.

وجه الله مطلوب اولیا در راه مصرف بیت‌المال

به هر تقدیر انسان کامل که خلیفه ذات اقدس الهی است مظهر چنین چیزی است؛ از ماسوا چیزی طلب نمی‌کند اما ﴿إِنَّمَا تُطْعَمُكُمْ لُوجْهِ اللَّهِ﴾^۲ از ذات اقدس الهی وجه الله را طلب می‌کنند. پرسش:....

پاسخ: ما وظیفه‌ای که داریم شارع مقدس هم که فرمود: ﴿وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ﴾^۳ و مانند آن فرمود انبیا این طور نیستند که نظیر فرشته باشند جسدی باشند که غذا نخورند مبلغان الهی همین طورند منتها بیت‌المال را گذاشتند برای همین، گفتند بر مسئولان بیت‌المال لازم است که اینها را تأمین بکنند اینها هم لوجه الله دارند تبلیغ می‌کنند بیت‌المال را برای همین گذاشتند. گفتند قاضی باید از بیت‌المال ارتزاق بکند گفتند مؤذن باید از بیت‌المال ارتزاق بکند مبلغان الهی باید از بیت‌المال ارتزاق کنند (بیت‌المال برای همین است).

۱. رباعیات ابوسعید ابوالخیر، رباعی ۲۷۴.

۲. سوره انسان، آیه ۹.

۳. سوره انبیاء، آیه ۸.

پاسخ: بله خب، اینها در قوس صعود برای اینکه به وجه الله برسند این کار را می‌کنند در قوس نزول خودشان وجیه عندالله‌اند اما در قوس صعود که در عالم تکلیف‌اند مانند سایر مکلفان موظفند بگویند ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^۱ این کار را می‌کنند و مأمورند به ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾^۲ و مانند آن، در قوس صعود قدم به قدم با دیگران در تکلیف شریک‌اند و عمل می‌کنند تا به وجه الله برسند البته در قوس نزول خودشان وجیه عندالله‌اند.

بنابراین این بهانه پنجم هم از آنها گرفته شد. در سوره مبارکه «یس» به این صورت آمده است ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾^۳ چرا؟ چرا ﴿اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾؟ قرآن کریم از این مردی که از اقصای مدینه آمده است به عظمت نام می‌برد گفت حرفهای مرسلین و فرستاده‌ها را گوش بدهید برای اینکه اینها هم حرف خوب می‌زنند و هم اینکه چیزی طلب نمی‌کنند این دو عنصر باعث قبولی و محبوبيت است ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا﴾ غرض سیاسی و امثال ذلك ندارند، دو: ﴿وَهُمْ مَهْتَدُونَ﴾^۴ خب کسی که آدم خوبی است غرض سیاسی و اجتماعی و امثال ذلك ندارد آدم باید او را دوست داشته باشد حرفش را هم بپذیرد برای اینکه حرف او حق است رایگان هم است. انبیا همه‌شان همین طورند اینها شاگردان انبیا بودند. اینکه دین آمده عزت روحانیت را در تغذیه از بیت‌المال تأمین کرده برای همین است که دست اینها نزد مردم دراز نباشد مردم هم موظف‌اند که حق اینها را به اینها بدهند؛ این انفال است و مال کسی نیست مال بیت‌المال است و مال خداست و باید در راه دین صرف بشود، بنابراین روحانیت با همان استقلال و آزادی که داشت می‌توانست بماند چه اینکه تا حال - به لطف الهی - ماند

۱. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۹.

۳. سوره یس، آیه ۲۰.

۴. سوره یس، آیه ۲۱.

و هر کسی هم که به جایی رسیده است بر اساس همین استقلالش بوده برای اینکه از راه بیت‌المال تأمین می‌شود و حرفش را هم آزاد طرح می‌کند. مردم باید توجه داشته باشند که حقوق بیت‌المال را به بیت‌المال بدهند انفال هم که برای مراکز دینی و اداره امور مسلمین است. فرمود: ﴿اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ چرا؟ برای اینکه اینها حرفهای خوب می‌زنند هم غرض سیاسی ندارند عوض هم نمی‌خواهند: ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مَهْتَدُونَ﴾ این حرف همه است.

این بهانه پنجم را هم از اینها گرفت فرمود: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا﴾ خراجی نمی‌خواهی هزینه‌ای ندارد کارتان ﴿فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ خدا دارد تو را تأمین می‌کند انفال را در اختیار تو گذاشته و بر فرض هم کسی چیزی به تو نداد تو آن قدرت مقاومت در برابر فقر را داری نشانه‌اش هم شعب ابی طالب است. خب بنابراین هیچ يك از این بهانه‌های پنج‌گانه نمی‌تواند مؤثر باشد. این ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا﴾ در ردیف آن چهار مطلبی است که قبلاً گذشت.

تبعیت از تمایلات بشری موجب فروپاشی نظام عالم دنیا و آخرت

در اثنا فرمود اگر حق، تابع هوای اینها باشد کل آسمان و زمین متلاشی می‌شود، این فروپاشی نظام هستی است چرا؟ برای اینکه اینها حرفشان درباره مبدأ همان است که در همین سوره مبارکه «مؤمنون» آیه ۹۱ آمده است که فرمود: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾ اگر چند خدا بخواهند عالم را اداره کنند این می‌شود منشأ فساد و در سوره مبارکه «انبیاء» بحثش گذشت زیرا هر خدا علم خاص دارد خرد مخصوص دارد با علم خاص خود می‌خواهد جهان را اداره کند جهان می‌شود متلاشی (این درباره مبدأ). درباره معاد هم باز در همین سوره مبارکه «مؤمنون» دو جا به مسئله معاد اشاره

کرده در آیه ۱۱۵ همین سوره مبارکه «مؤمنون» هست ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ فکر کردید عالم یاوه و بیهوده است یعنی مرگ، پوسیدن است در حالی که مرگ از پوست به در آمدن است و انسان است که مرگ را می‌میراند نه اینکه مرگ انسان را بمیراند و انسان يك موجود ابدی خواهد بود و می‌رود. حرف سوم اینها همین بود که در همین سوره مبارکه «مؤمنون» قبلاً گذشت که اینها گفتند: ﴿إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ آیه ۳۷ همین سوره که قبلاً گذشت این بود ﴿إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾. خب اگر حق بخواد تابع هوای اینها باشد یعنی معادی در عالم نباشد مبدأ توحیدی هم نباشد زندگی همین بین گور و گهواره خلاصه بشود هیچ حساب و کتابی در عالم نیست نظمی در کار نیست ناظم حکیمی در کار نیست طولی نمی‌کشد که نظام کیهانی متلاشی خواهد شد پس ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ این يك اصل.

بی‌نیازی از شریعت باعث حاکم شدن نظام ظلم و فساد

اگر بباییم - معاذ الله - دست از شریعت برداریم و برابر میل اینها عمل کنیم درست است ممکن است کل زمین از بین نرود آسمانها از بین نروند ملائکه از بین نروند اینها سر جایشان محفوظ باشند ولی نظام حاکم بر جهان نظام طغیان و تجاوز و تعدی و ظلم و فساد می‌شود که فرمود: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^۱. آنچه شما الآن در خاورمیانه می‌بینید که کشتار است و سوزاندن است و محرومیت است و فقر همین است دزدان دریایی دریاها را ناامن کردند دزدان صحرایی صحراها را ناامن کردند دزدان هوایی هوا را ناامن کردند خب همین است دیگر ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾، پس ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ﴾ از لحاظ

جهان بینی ﴿لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾، اگر حق تابعِ هوایِ اینها باشد نه در جهان بینی [بلکه] در مسائل اخلاقی و حقوقی می شود ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ چون ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾^۲ که وضع ملوک همین است که شما الآن در خاورمیانه می بینید بنابراین يك نظم جهان بینی باید حاکم باشد کما هو الحق، يك نظم شریعت و منهاج باشد مرجع باشد باز کما هو الحق لذا فرمود اگر حق در جهان بینی تابع اینها باشد كل نظام متلاشی می شود و اگر حق به معنای شریعت و قانون تابع اینها باشد فساد دامن گیر می شود.

ناکارآمدی نظام اعتباری برای شکوفایی شخصیت انسان

مطلب دیگر آن است که اگر حق بخواهد تابع اینها باشد، از يك جهت كل نظام آسیب می بیند، سرش آن است که بشر يك موجود حقیقی است - قبلاً هم این سه، چهار اصل گذشت - بشر يك موجود تکوینی حقیقی است انسان این چنین است چون موجود یا اعتباری است یا حقیقی مثلاً می گوئیم صف جماعت صف سربازها یا می گوئیم اتوموبیل، یخچال، اتوموبیل [یا] یخچال يك واحد صناعی اند وجود تکوینی ندارند صف جماعت صف سربازها وجود اعتباری اند وجود تکوینی ندارند یعنی صد نفر که در مسجد مشغول نمازند ما ۱۰۱ وجود نداریم همان صد وجود است يك وجود جدایی به عنوان جماعت داشته باشیم نیست وجود اعتباری است یخچال يك وجود جداگانه ای غیر از آن قطعات به هم چسبیده ندارد، بنابراین اینها یا واحد صناعی اند یا واحد اعتباری اند یا واحد اجتماعی اند و وحدت حقیقی ندارند، وقتی وحدت حقیقی نداشتند وجود حقیقی هم ندارند ولی يك: انسان يك وجود حقیقی دارد، دو: این موجود حقیقی متکامل و پویاست مثل يك تکه سنگ نیست که اینجا افتاده باشد، سه: موجود متکامل پویا

اگر حقیقی شد کمال او باید حقیقی باشد، نمی شود با امور اعتباری يك موجود حقیقی را تکمیل کرد، چهار: این قوانینی که ما با آنها زندگی می کنیم اعتباری است؛ چه چیزی حرام است چه چیزی حرام است چه چیزی واجب است چه چیزی مستحب است چه چیزی مِلک است چه کسی مالک است چه چیزی مملوك است اینها عناوین اعتباری است. ما چیزی در خارج به نام مالکیت و مملوکیّت و امثال ذلك نداریم ما هر چه داریم زمین داریم سنگ داریم درخت داریم و مانند اینها؛ عنوان اینکه چه کسی مالک است چه کسی مملوك است، برای چه کسی است حلال است حرام است، يك سلسله قوانین اعتباری است که هیچ وجودی ندارد فقط به فرض اعتبار وجود دارد.

پنج: اگر بخواهیم انسان را با همین قوانین اعتباری تکمیل کنیم دست ما خالی است زیرا انسان موجود حقیقی است موجود حقیقی را نمی شود با عناوین اعتباری تکمیل کرد. این قوانین اعتباری که وجود حقیقی ندارد چگونه می شود کمال يك موجود حقیقی را [با آنها] تأمین کرد؟! اگر این قوانین اعتباری از شریعت گرفته نشود از رسوب و رسوم و عادات و آداب و سنن و فرهنگهای قومی گرفته بشود این پایگاه تکوینی ندارد جواب حسابی برای آن سؤالهای از پیش تعیین شده نیست

قانون متّکی به وحی مفهم احکام ظلم و گناه

ولی اگر به وحی تکیه کند این وحی این قوانین اعتباری را از عادات مردم آداب مردم سنن مردم فرهنگ مردم نمی گیرد از حقایق نظام هستی می گیرد آن ملاکهای واقعی که در جهان هست از آن ملاکهای واقعی این قوانین اعتباری را می گیرند به ما تفهیم می کنند. در حقیقت کمال ما به همان امور تکوینی و ملاکهای واقعی است نه قراردادهای اعتباری.

نشانه آن این است که اگر کسی در کُرسی فقه نشسته است می‌گوید خوردن مال مردم حرام است رشوه حرام است ظلم کردن حرام است برای اینکه ما در آیات این چنین داریم در روایات این چنین داریم این معصیت است این غضب است اگر با آن نماز خواندید نمازتان باطل است این کسی است که در کُرسی فقه نشسته ولی اگر در کُرسی اخلاق نشسته باشد نمی‌گوید که این ظلم حرام است برای اینکه آن کارِ فقیه است می‌گوید این ظلم، آتش است، می‌گویی نه، به سوره مبارکه «جن» مراجعه کن در آنجا دارد جهنم هست آتش هست این آتش گر می‌گیرد هیزم هست ولی ما این هیزم را از جنگل نمی‌آوریم خود این ظالم هیزم جهنم است ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۳ این می‌شود اخلاق، اخلاق یعنی اخلاق یعنی از تکوین خبر می‌دهد می‌گوید این ستم کردن درونش آتش است. سه راه دارد یا راهی که حضرت امیر گفت آن راه را طی کنید که فرمود: «هم والتَّارِ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»^۴ الآن می‌بینید يك عده آتش‌اند یا حرف معصومین را گوش بدهید که اینها پیام خدا را که فرمود: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ رساندند یا چند روز صبر کنید بعد از مرگ ببینید آنجا هیزم را از جنگل می‌آورند یا همینجا هیزم جهنم‌اند.

عوارض اخروی قوانین اعتباری منهای نظام تکوین

خب وقتی کی ظالم خودش گر می‌گیرد ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^۵ این جواب همه سؤالهاست که انسان که موجود حقیقی است با حقایق سر و کار دارد نه با اعتبارات منتها در نظام اجتماعی چاره جز قانون اعتباری نیست [که] این قانون اعتباری را از سنن مردمی نمی‌گیرند از نظام تکوین می‌گیرند. اگر شما بخواهید این قوانین را از نظام تکوین نگیرید از نظام اعتباری بگیرید آن وقت ﴿لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ بساط

۳. سوره جن، آیه ۱۵.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۵. سوره همزه، آیات ۶ و ۷.

بهشت و جهنم و مبدأ و معاد همه به هم می خورد. این کسی که زبان دراز است یا در قلم یا در بَنان یا در بیان مرتب به این و آن نیش می زند و آبروی مردم را می برد خب به این «ضریع» می خوراند ضریع همان بوته های پرتیغ حجاز است که شترها از آن می خورند خب این نیش زدنها همان ضریع در می آید.

حالا اسرار قیامت که برای ما روشن نیست صدها راز نگفتی دارد که گوشه ای از اینها را روایات برای ما بیان کردند اما این مقداری که روشن کردند که می فهمیم این مقداری که شفاف است که جهنم را می آورند که می فهمیم. انواع و اقسام جهنم هست انواع و اقسام بهشت هست ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾^۶ هست ﴿وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ﴾^۷ هست، ما که از آن اسرار خبری نداریم فقط این مقدار هست که مقرَّبین خودشان روح و ریحان و جَنَّتِ نعیم اند^۸ این را که نمی شود نفی کرد؛ جهنم کذایی هم سر جایش محفوظ است که ما از او خبر نداریم اما در سوره مبارکه «فجر» دارد که جهنم را می آورند: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾^۹ در ذیل این آیه روایاتی هست که عده ای از فرشته ها جهنم را کشان کشان می آورند^{۱۰} ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾^{۱۱} اعتبار نیست شوخی نیست. اینکه می بینید عده ای از علما ضجّه می زنند سحرها برای همین است تنها مال مردم خوردن که حالا مال مردم را خوردیم یا معصیت کردیم نیست آدم ناگهان گُر می گیرد: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِئِدَةِ﴾^{۱۲} اینکه گُر می گیرد یعنی چه؟ اینکه با اعتبار همراه نیست این نظیر چراغ قرمز و چراغ سبز نیست که کسی قدری جریمه بشود این از آن قبیل نیست این احکام از حقیقت گرفته شده است.

۶. سوره الرحمن، آیه ۴۶.

۷. سوره الرحمن، آیه ۶۲.

۸. سوره واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹.

۹. سوره فجر، آیه ۲۳.

۱۰. الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۷۶.

۱۱. سوره حاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۱۲. سوره همزه، آیات ۶ و ۷.

وقتی فقیهانه حرف می‌زنیم می‌گوییم این کار حرام است آن کار حلال است و مانند اینها اما

تأثیر قانون برخاسته از اخلاق اسلامی در سرنوشت انسان

وقتی بحث اخلاقی داریم می‌گوییم این سمّ است. خب این بیان نورانی حضرت امیر که در دنباله قصّه عقیل در نهج‌البلاغه آمده همین است دیگر فرمود آن رشوه‌ای که در زیر لباس پنهان کردی آوردی اینکه صله و صدقه و زکات و اینها که نیست که «أَمْخَبْتُ أَنْتَ»^{۱۳} مگر مخبّطی مگر می‌شود آدم دست به سمّ بزند، آیا - معاذ الله - حضرت مبالغه شاعرانه کرده یا نه باطنِ رومیزی و زیرمیزی همین سمّ است؟ اگر بخواهیم فقیهانه حرف بزنیم می‌گوییم رومیزی و زیرمیزی حرام است ولی اگر خواستیم بحث اخلاقی داشته باشیم می‌گوییم آقا سمّ نخور این سمّ است یعنی این احکام از حقیقت گرفته شده نه اینکه به قرارداد اجتماعی وابسته باشد نظیر چراغ قرمز و سبز این حقیقت است. آن وقت آیه معنایش روشن می‌شود که اگر احکام الهی تابع میل اینها باشد نه از حقیقت گرفته شده باشد کلّ نظام به هم می‌خورد. ما این احکام را از در و دیوار نگرفتیم از مجلسین نگرفتیم از ماورای طبیعت که ذات اقدس الهی است گرفتیم. این سمّ اگر بخواهد به صورت قانون اعتباری در بیاید می‌شود رشوه این آتشِ گر گرفته اگر بخواهد به صورت قانون در بیاید می‌شود ظلم، آن روح و ریحان اگر بخواهد به صورت قانون در بیاید می‌شود نماز شب.

﴿لَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ﴾ لازمه‌اش این است که کلّ نظام به هم بخورد

فتحصل دو بیان برای ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ﴾ هست آنچه مربوط به فساد اجتماعی است می شود بیان سوم که از بحث آیه بیرون است که ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ آن از حریم آیه بیرون است. در حریم این آیه که می خواهد بگوید کل نظام به هم می خورد دو بیان هست یکی اینکه اینها که می گویند آله متعبد هست که لازمه اش این است که ﴿إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ﴾^۱ اینکه اینها می گویند: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾^۲ اینکه خدا به اینها فرمود: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾^۳ اگر حق جهان بینی تابع این هوای جاهلانه باشد ﴿لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾ این را خیلی از مفسرین فرمودند. راه دوم این است که این قوانین اعتباری که در فقه ماست این از هیچ جا گرفته نشده از آداب مردم از بنای عقلا از سنت و سیره مردمی و سنت فرهنگی مردم گرفته نشده از ملاکات واقعی گرفته شده (يك) به حقایق خارجی منتهی می شود (دو) این قوانین اعتباری محفوف به دو حقیقت است؛ اگر این قوانین هم از ملاکات واقعی صرف نظر کند هم نسبت به حقایق آینده منقطع و آبر بشود کل عالم می شود فاسد. «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا».

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره مؤمنون، آیه ۹۱.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.